

فصلنامه علامه  
نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز  
سال هجدهم - شماره پیاپی ۵۹  
زمستان ۱۳۹۸

## سقاوتمند تر از خاک

( نگاهی به دفتر های شعر خانم طاهره صفارزاده ) \*

صمد رحمانی خیاوی \*\*

### چکیده

طاهره صفارزاده در سال ۱۳۱۵ در سیرجان به دنیا آمد. صفارزاده در ۶ سالگی تجوید، قرائت و حفظ قرآن را در مکتب محل آموخت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان گذراند. نخستین شعرش را (به نام «بینوا و زمستان») در ۱۳ سالگی سرود که نقش روزنامه دیواری مدرسه شد. در رشته زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شیراز لیسانس گرفت. در این دوران بود که متوجه کاربردی نبودن واحدهای این رشته برای حال و آینده دانشجویان ایرانی شد. مدتی پس از درگذشت فرزندش برای ادامه تحصیل به انگلستان و سپس به آمریکا رفت. در دانشگاه آیووا، هم در گروه نویسندگان بین‌المللی پذیرفته شد و هم به کسب درجه MFA نایل آمد که این درجه مستقل از PhD است که به نویسندگان و هنرمندانی دارای لیسانس در یک رشته هنری یا ادبی که داوطلب

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۱۴

\* تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۲۷

\*\* عضو هیأت علمی مدعو در گروه زبان و ادبیات ترکی آذری دانشگاه تبریز.

تدریس در دانشگاه باشند اعطا می‌شود در این دوران طاهره صفارزاده در پی دست یافتن به زبان خاص شعری، و در نتیجه ی مطالعات مستمر، به تعاریف و نظریات جدیدی در زمینه ی هنر و به ویژه شعر توفیق یافت. نخستین نمونه ی این قبیل شعرهای او را به شهرت، اعتبار و احترامی قابل توجه در میان شاعران و نویسندگان کشورهای مختلف جهان رساند و ارتباط های ادبی متقابلی را میان او و شاعران و هنرمندان دیگر کشورها پدید آورد.

در بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۹ مقامات آن زمان با استخدام او در دانشگاه ملی (شهیدبهشتی) موافقت کردند. دکتر طاهره صفارزاده پایه‌گذار آموزش ترجمه به عنوان یک علم و برگزارکننده نخستین کارگاه «نقد عملی ترجمه» در دانشگاه های ایران محسوب می‌شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی تعیین کتاب «اصول و مبانی ترجمه» اثر وی به عنوان کتاب درسی، در شناخت نظریه‌ها و نقد عملی ترجمه به‌ویژه برای دانشجویان رشته ترجمه مفید افتاد. این کتاب در کارگاه‌های ترجمه مورد استفاده قرار گرفت و نقشی مؤثر در صحنه ترجمه ایران ایفا کرد. چند سال بعد بود که کتابی در این علم در انگلستان منتشر شد.

طاهره صفارزاده در زمینه شعر و شاعری هم به دلیل مطالعات و تحقیقات ادبی در زمینه ی شعر امروز، به معرفی زبان و سبک جدیدی از شعر توفیق یافت که عنوان «شعرطنین» بر آن نهاد؛ زمزمه ای روشنفکرانه که بی‌دغدغه وزن، با استعاره‌ای روشن، حرکتی در ذهن خواننده بی‌آغازد.

طاهره صفارزاده با آگاهی از خلأ فرهنگی نهضت اسلامی، در آغاز نهضت به کمک نویسندگان سرشناس و متعهد مسلمان اقدام به تأسیس مرکزی به نام «کانون فرهنگی نهضت اسلامی» کرد.

دکتر طاهره صفارزاده پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی همکاران خود در دانشگاه شهید بهشتی به عنوان رئیس دانشگاه و نیز رئیس دانشکده ی ادبیات انتخاب شد.

در سن ۲۴ سالگی اولین اثر خود «رهگذر مهتاب» را به چاپ رساند. مجموعه شعر دومش با عنوان «چتر سرخ» به زبان انگلیسی در آمریکا از طرف بخش نویسندگان بین المللی دانشکده ادبیات دانشگاه آیووا به چاپ رسید. سپس با

انتشار مجموعه شعرهای "طنین در دلتا"، "سد و بازوان"، "سفر پنجم"، "حرکت و دیروز" و... آهنگی مخصوص موسیقی شعر معاصر ایران برای خود تدوین کرد. به این معنی که شعرهایی با درون مایه‌ی مذهبی و ضد غربی در ادبیات ایران به وجود آورد. شعرهای صفارزاده در آغاز خوانش یخ زده و خالی از نرمش مخصوص واژگان به نظر می‌رسد، اما برای کسی که از گرمای وجود خود مایه بگذارد، شکوفه‌هایی را می‌تواند از پس یخ واژه‌ها شاهد باشد. صفارزاده شعر بدون وزن سرود.

او بی‌احساسی و بی‌عاطفگی زمان را محصول تمدن دروغین این قرن می‌داند. تعهد، مفهوم‌گرایی، اندیشه محوری و دین باوری از مؤلفه‌های اصلی شعر اوست. وی علاوه بر شاعری، در نویسندگی، تحقیق، تدریس و ترجمه نیز دستی توانا دارد، چنان که قرآن رابه سه زبان زنده‌ی دنیا ترجمه کرده است. دیگر آن که صفارزاده به عنوان پایه‌گذار «نقدعلمی ترجمه» و مؤلف نظریه‌ی «ترجمه‌ی تخصصی» در ایران شناخته شده است. ضمناً نام صفارزاده به عنوان یکی از آغازکنندگان «شعرنیمایی دینی» و همچنین یکی از بنیانگذاران حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی در تاریخ ادبیات انقلاب اسلامی ایران به ثبت رسیده است.

برخورداری از دانش و بینش ادبی، آشنایی با پیشینه هزارساله ادبیات پارسی، تنفس در هوای ادبیات معاصر، تسلط کامل به زبان انگلیسی و آشنایی با ادبیات جهان باعث شده که نام صفارزاده همواره از دهه چهل تا کنون در ذهن و زبان جامعه ادبی جاری و ساری باشد و حتی توجه محافل و مجامع ادبی و علمی جهان را به سوی او معطوف گرداند.

صفارزاده در دو مجموعه "بیعت با بیداری" و "دیدار با صبح" به سبکی مستقل و زبانی کارآمد و منسجم دست پیدا می‌کند و ساده‌گویی را در پیش می‌گیرد. در روی گردانی شاعر از پیچیده‌گویی و گرایش او به لحن طبیعی گفتار در این دوره، شاید مؤلفه‌ای چون انقلاب اسلامی بی‌تأثیر نبوده است.

در یک برداشت کلی می‌توان شعر صفارزاده را به سه دوره تقسیم کرد. سه دوره که اگر چه گاهی نزدیکی‌هایی با همدیگر دارند اما از بنیاد و اساس

تفاوت‌های چشمگیری بین آن‌ها وجود دارد. حتی گاهی این تفاوت‌ها چنان بارز است که احساس می‌شود شاعر آن‌ها باهم فرق می‌کند.

دوره اول از ابتدای مطرح شدن او به عنوان شاعر - با کتاب "رهگذر مهتاب" در سال ۴۱ - آغاز می‌شود و تا قبل از انتشار کتاب «سفر پنجم» ادامه می‌یابد. مرحله دوم شعر او اغلب افراد ساده جامعه مخاطب قرار می‌دهد. او می‌خواهد حرفه‌ایی بزند که دیگر از پیچیدگی خاصی برخوردار نیستند بلکه معنا و مفهوم ساده‌ای را می‌رسانند.

در دوره سوم مفاهیم دینی و اخلاقی را گزارش می‌کند. اما این را هم باید اضافه کرد که بیان او با دوره پیش فرق چشمگیری دارد؛ او بسیاری از شعرها را با دقت و وسواس زیاد می‌نویسد دیگر دچار هیجان و احساس نیست و از تکنیک‌هایی که قبلاً در شعر بهره می‌گرفت دوباره استفاده می‌کند.

صفارزاده در دوره سوم شاعری خود به نوعی آرامش می‌رسد نه بی‌قراری‌های دوره اول را دارد و نه هیجانات و احساسگرایی دوره دوم را. او در این دوره بیش از هر چیز به خود این اجازه را می‌دهد که منطقی باشد. با مسائل به گونه‌ای برخورد می‌کند که آن‌ها وجود دارند.

**کلید واژگان:** طاهره صفارزاده، شعر، اسلام، قرآن، دین، ترجمه، تحوّل، نو‌گرایی، انقلاب، غرب، تخصص و...

## مقدمه

مسئله نوگرایی در ادبیات از مواردی است که در طی زمان به وقوع پیوسته و در طول تاریخ مداوماً اتفاق می‌افتد چه، تداوم و تطّور ادبیات بستگی تامی با تغییرات و نواندیشی دارد. اما در برخی مراحل نوعی جهش در ادبیات روی می‌دهد که آن هم باز طی زمان انجام می‌پذیرد.

ده سال پیش از انقلاب که انتشار نشریات مد روز شده بود نوشته‌هایی تحت عنوان "مسئله شعر نو و کهنه" به طور مرتّب به چاپ می‌رسید. این نوشته‌ها اغلب در مجلّات نیز درج می‌شد. مباحثی که منتشر می‌شد، موجب داغ‌تر شدن فضای ادبی کشور بود. بحث‌های ادبی آغاز می‌شد. اسلوب‌های نوشتن مشخص می‌گشت. نه تنها دوستاران ادبیات، بلکه توده‌های مردم باسواد نیز به طور فعال در این بحث‌ها شرکت می‌جستند. چه چیزی موجب این همه رغبت و علاقه به ادبیات بود؟ شاید گوهرهای ادبی آن چنان فراوان بوده‌اند که از ندادن حق و حساب آنها باک داشته‌اند؟ و یا بر عکس آثار قابل توجّه به قدری کم بوده است که می‌خواستند حساب کمبودهایشان را برسند. گاهی علل متضاد نتیجه مشابه به وجود می‌آورد. اگر هم افراد متمول ادبی در آن زمان نبوده، عدّه‌ی بودند که خود را از منظر ادبی ثروتمند می‌دانسته‌اند. مدت‌ها از پیروزی درخشان رمانتیسیم جوان و سیاه (اصطلاح رایج آن زمان) بر کلاسیسیسم فرتوت سپری شده بود. در حال حاضر اگر هم اثری قابل اعتنا نباشد، اما نوعی تنوع در ادبیات به چشم می‌خورد. اما در مورد آینده... آه چه چشم امیدهایی برای آینده به انتظار نشسته است!... براستی هم که اگر در گذشته مردم به ثروت خود مفتون بوده‌اند، به آن معنی بوده است که آن‌ها ثروت خود را خیلی دست بالا می‌گرفته‌اند نه به مفهوم که آنها چیزی نداشته‌اند. آنها ثروت زیادی داشته‌اند. تنها نیما یوشیج می‌توانست با

شاعران هر یک از کشور های اروپایی برابری کند. اگر اشتباه در این بوده است که مردمان آن زمان نه خواهان یک نیما بلکه خواستار چند نیما بودند، آنها افرادی را در نظر داشتند که مثل نیما نبودند اما در حد خود افرادی قابل توجه و لایق بوده اند و هنوز هم ارزش خود را محفوظ داشته اند. اگر امیدواری آنها به آینده تا حد معینی بر این اساس بود که تمام مجلات و نشریات را با تکه‌هایی از منظومه‌ها، درام‌ها، داستان‌ها و رمانهای نیمه تمام پر می‌کردند، و باز امکان گرد آوری آبنونه برای آنها میسر می‌شد و نیز جلد های اول "تاریخ" های تمام نشدنی خود را در می‌آوردند، این مربوط به زمانی است که هیچ کس فکر مرگ نیما را به مخیله راه نمی‌داد. بهار هنوز آثار زیبایی می‌نوشت و خودی نشان می‌داد. از شهریار، آفریننده "حیدر بابا" چه انتظارها که نمی‌رفت؟ طلوع استعداد احمد شاملو چقدر زیبا و پرطمطراق نور افشانی کرده بود. صبح فعالیت شعری اخوان و نادر پور منتظر چه ظهر پرشکوه و چه عصر پرباری بود! اگر در آن زمان بعضی صرفاً به خاطر سرودن اشعار روان میان مردم سری در می‌آوردند و مقام دهن پرکن شاعر درجه اول کسب می‌کردند، مگر امروزه همین حادثه تکرار نمی‌شود؟.

آیا امروز نیازی به "توجه" هست؟ آیا چیزی هست که به آن توجه شود؟... در بالا متذکر شدیم که گاهی دو چیز متضاد نتیجه یکسانی به وجود می‌آورند، و برای همین ما به این سؤال جواب مثبت می‌دهیم و می‌گوییم زمان توجه‌های جدید فرا رسیده است. اگر ما چیزی برای "توجه" نداشتیم، باز هم بر ما واجب می‌شد که به خودمان "توجه" بیشتری داشته باشیم، و از این عمل بسیار هم سود می‌بردیم؛ چه، با "توجه" بیشتر درک می‌کردیم که واقعاً فقر و نداری بهتر از تفاخر به چیزهای موجود پیش پا افتاده و مسخره است. اگر افتخار گذشتگان به آثار نیمه تمام برای ما عجیب

می‌آید، آن وقت پس چرا ما با این موجودی نزدیک به صفر انتظار نداشته باشیم که آیندگان ما را مسخره نکنند؟ لیکن این مقدار کم نباید ما را به کلی نگران سازد چه اگر کمی به ادبیات امروزه دقت کنیم، می‌توانیم در میان ریگزار آثار ادبی به چند دانه مروارید برخورد کنیم. هر چیزی وقتی دارد. ما دوران خود شیفتگی کودکی، نوجوانی را پشت سر گذاشته‌ایم. اکنون برای ما به جای خیال درک واقعیت ضروری است. سکه سیاه مسی ریال ارزشش حالا برای ما خیلی بیشتر از میلیون‌ها دلار بدون پشتوانه است. لب کلام این است که اکنون موقع درک قضایا برایمان فرا رسیده است. برای همین نیز باید دیدگاه ما اصولی و معنا دار باشد. زیرا مسئله‌ای که این ادبیات پیش می‌کشد، نه خوب جلوه دادن خود و زشت شمردن دیگران؛ بلکه شناخت واقعیت‌های موجود است. بنابراین وقتی در باره چیزی بحث می‌کنیم ابتدا ماهیت مسئله برای خودمان روشن شود. در چنین حالاتی ما بیشتر از هر چیز از به کار گرفتن الفاظی باید گریزان باشیم که نه در اثر تفکر و اندیشه، بلکه صرفاً در میان مردم رایج بوده، و هر کس نیز به سلیقه خود از آنها در طی زمان بهره برداری کرده است. لفظ ادبیات از آنهایی است که چند پهلوی مورد بهره‌گیری قرار می‌گیرد.

هر مفتونی یاسی نیز به دنبال دارد و این قانون زندگی است. دوران گذر از جوانی به پختگی توأم با نوعی دلهره است. انسانی که تجربه اندوخته و چهره‌های متضاد زندگی را حس کرده، هرگز در امر زندگی خود از این شاخه به آن شاخه نمی‌پرد، کهنه را صرفاً به خاطر کهنگی مورد نفرت قرار نمی‌دهد و تازه را نیز فقط به خاطر تازگی ستایش نمی‌کند. تعدادی هم هستند که با هر نوع نوآوری مخالفت می‌کنند و هر چیز خوب را فقط در کهنگی جستجو می‌کنند. امروز در ادبیات فارسی به طور آشکار این طرز فکر طرفداران زیادی پیدا کرده است. از همه جا صدای گله و ناله از

ادبیات فعلی و تعریف و تمجید از ادبیات گذشته به گوش می‌رسد. البته سقوط عزتِ نفس به مرحله شکستگی روحی و دلایل شخصی دیگر موجبات این طرز تلقی را به وجود آورده است، اما رگه‌هایی از حقیقت هم می‌توان در آن یافت. لیکن تحسین آن چنانی از گذشته در واقع چیزی به جز سرزنش بیهوده خود نیست. زیرا زمان این مسائل سپری شده است.

این سرآغاز برای آن بود که مروری نه چندان طولانی بر برخی اشعار یکی از سنت‌شکنان ادبیات فارسی، خانم دکتر طاهره صفارزاده توسط قلم ناشاعرانه یکی از هزاران خواننده آثار او نموده شود. چه غرق در کلیه آثار این شاعر متعهد نه در این مقاله فضایی پیدا می‌کند و نه این فقیر با این دستمایه ابتر خواهان ورود در "گردابی چنین هایل" هستم.

طاهره صفارزاده در سال ۱۳۱۵ در سیرجان به دنیا آمد. پدر و مادرش را در ۵ سالگی ازدست داد و تحت تکفل مادر بزرگ خود قرار گرفت که چشم پزشک و شاعر بود و در کرمان می‌زیست. او همواره طاهره را فرزند اول خود می‌دانست. وی در ۶ سالگی تجوید و قرائت و حفظ قرآن را در مکتب محل آموخت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان گذراند. نخستین شعر را در ۱۳ سالگی سرود که نقش روزنامه دیواری مدرسه شد. بعد از گذراندن دوران ابتدایی و متوسطه، وارد دانشگاه تهران شد و در رشته ادبیات انگلیسی موفق به اخذ دکترا گردید.

در پی جدایی از سه سال زندگی با همسری معتاد و غیر قابل تحمل، به همراه فرزندش به تهران مهاجرت کرد. مدتی برای گذران زندگی به کار در یک شرکت بیمه، تدریس زبان انگلیسی و نوشتن داستان برای مطبوعات پرداخت. همزمان با مسئولیت صفحه شعر یکی از مجلات، به عنوان مترجم متون فنی در شرکت نفت استخدام شد



اما به دنبال یک سخنرانی در اردوی تابستانی فرزندان کارگران شرکت نفت علیه تبعیض موجود و عوامل ستمی که مایه فقر و محرومیت کارگران و فرزندان آنها بود، مجبور شد کار خود را ترک کند.

ظاهره صفارزاده مدتی پس از درگذشت فرزندش برای ادامه تحصیل به انگلستان و سپس به آمریکا رفت. در دانشگاه آیووا، هم در گروه نویسندگان بین‌المللی پذیرفته شد و هم به کسب درجه MFA نایل آمد که این درجه مستقل از PhD است که به نویسندگان و هنرمندانی دارای لیسانس در یک رشته هنری یا ادبی که داوطلب تدریس در دانشگاه باشند اعطا می‌شود. آنها باید قبل از ورود به این دوره تحصیلی از عهده امتحانی جامع که حتی برای دانشجویان آمریکایی دشوار است، برآیند. در این دوره، شاعران و نویسندگان به جای یادگیری محفوظات، به آموختن نقد ادبی به صورت نظری و عملی و اجرای پروژه‌های ادبی و هنری متنوع شامل مطالعات وسیع درباره آثار نویسندگان، شاعران و هنرمندان می‌پردازند. همچنین باید یک رشته دیگر را به عنوان هنر دوم برگزینند. دوره آن یک سال بیش از فوق لیسانس است و استخدام دارنده این مدرک برای تدریس نظری و عملی در دانشگاه‌های آمریکا با پایه دکتری صورت می‌گیرد. ظاهره صفارزاده، ضمن گذراندن دروس دیگر، برای دروسهای اصلی «شعر امروز جهان»، موضوع‌های «نقد ادبی»، «نقد عملی ترجمه» و «سینمای مستند» را انتخاب کرد. سینما را نیز به عنوان هنر دوم برگزید و دو فیلم کوتاه ساخت.

در این دوران ظاهره صفارزاده در پی دست یافتن به زبان خاص شعری، و در نتیجه مطالعات مستمر، به تعاریف و نظریات جدیدی در زمینه هنر و به ویژه شعر توفیق یافت. نخستین نمونه این قبیل شعرهای او را به شهرت، اعتبار و احترامی قابل توجه در میان شاعران و نویسندگان کشورهای مختلف جهان رساند و ارتباط‌های ادبی

مقابلی را میان او و شاعران و هنرمندان دیگر کشورها پدید آورد. کتاب "چترسرخ" نام مجموعه‌ای کوچک از شعرهای انگلیسی طاهره صفارزاده است که در سال ۱۹۶۸ میلادی از سوی دانشگاه آیووا به چاپ رسیده است. بسیاری از شعرهای این کتاب به زبانهای گوناگون شرقی و غربی ترجمه شده‌اند. هم اینک شعرهای انگلیسی طاهره صفارزاده در برخی از کشورها به عنوان واحدهای درسی تدریس می‌شوند. اصل شعرهای انگلیسی یا ترجمه فارسی شعرهای او به زبان های گوناگون، مایه انگیزش برخی از موسیقیدانان برای خلق آثاری بر اساس آنها بوده است. از جمله یوآخیم ف. و. شنایدر (Joachim F. W. Schneider) موسیقیدان آلمانی بر روی ترجمه آلمانی خانم آن ماری شیمل خاورشناس و پژوهشگر معروف فرهنگ اسلامی از چند شعر طاهره صفارزاده موسیقی نهاده و دیوید فدرولف (David Federolph) موسیقیدان آمریکایی بر چند شعر کتاب *The Red Umbrella* موسیقی نهاده است. استخدام در شرکت نفت و اشتغال به ترجمه، از جمله کارهایی است که صفارزاده تا پیش از قبولی در دانشگاه «آیووا» یالات متحده تجربه کرده است. اما بعد از قبولی در دانشگاه «آیووا» و به شوق ادامه تحصیل، با استعفا، کار ترجمه در شرکت نفت را وا گذاشت و راهی آمریکا شد تا در رشته نقد تئوری و عملی در ادبیات جهان به تحصیل و پس از آن به تدریس بپردازد. صفارزاده خود در این باره چنین می‌گوید:

به پیشنهاد شاعران و نویسندگان دانشکده ادبیات دانشگاه «آیووا» سه سال قبل از آن که من دانشجوی آنجا بشوم، تدریس کاربردی ترجمه به تصویب برنامه‌ریزان آموزشی رسیده بود. تأسیس مدرسه ترجمه در دیوان هم در سال ۶۹ براساس همین تحول بود. در بازگشت به ایران به نقل و قول از مسئولان وزارت علوم سابق، من

اولین استاد تدریس کاربردی ترجمه به حساب آمدم...» (فصلنامه شعر، شماره ۳۷، تابستان ۸۳، ص ۱۵)

در سن ۲۴ سالگی اولین اثر خود با عنوان "پیوندهای تلخ" که مجموعه داستان کوتاه بود منتشر کرد. به دلیل این که در این مقاله به آثار شعری ایشان اشاره می‌شود، از ورود به آثار نثری ایشان اعم از داستان و ترجمه و کتب آموزشی و... خودداری می‌کنیم و فقط برای مزید اطلاعات خوانندگان فهرست آثار غیر شعری ایشان را نام می‌بریم:

اندیشه در هدایت شعر (۱۳۸۴)، اصول و مبانی ترجمه (۱۳۵۸)، ترجمه‌های نامفهوم (۱۳۸۴)، ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید (فارسی و انگلیسی) / ۱۳۷۹، ترجمه قرآن کریم (سه زبانه متن عربی با ترجمه فارسی و انگلیسی) / ۱۳۸۰، ترجمه قرآن کریم (دو زبانه متن عربی با ترجمه فارسی) / ۱۳۸۲، ترجمه قرآن کریم (دو زبانه متن عربی با ترجمه انگلیسی) / ۱۳۸۵، لوح فشرده قرآن کریم (سه زبانه) / ۱۳۸۳، دعای عرفه (۱۳۸۱)، دعای ندبه و دعای کمیل (۱۳۸۳)، مفاهیم قرآن در حدیث نبوی، گزیده‌ای از نهج‌الفصاحه با ترجمه فارسی و انگلیسی (۱۳۸۴)، دعای جوشن کبیر (۱۳۸۵)، سرپرستی و ویراستاری ۳۶ کتاب زبان تخصصی برای رشته‌های مختلف دانشگاهی (۱۳۵۹ - ۱۳۷۶).

پس از انقلاب اسلامی تعیین کتاب «اصول و مبانی ترجمه» اثر وی به عنوان کتاب درسی در زمینه شناخت نظریه‌ها و نقد عملی ترجمه به ویژه برای دانشجویان رشته «ترجمه» مفید افتاد.

«رهگذر مهتاب» اولین مجموعه شعر ایشان است که آن را در ۱۳۴۱ به چاپ رساند. صفار زاده در بیشتر اشعار این مجموعه شعر، بی‌احساسی و بی‌عاطفگی زمان را

محصول تمدن دروغین این قرن می‌داند. شهرت طاهره صفارزاده با شعر «کودک قرن» پدید آمد. شعر «کودک قرن» را از این مجموعه شعر می‌خوانیم و کمی در مورد آن تأمل می‌کنیم.

### کودک این قرن

هر شب در حصای خانه‌یی تنهاست  
 پرنیاز از خواب اما، وحشتش از بستر آینده و فرداست  
 بانگ مادر خواهش آویزه‌یی در گوش این دنیاست  
 گفته‌اند افسانه‌ها از، مهربانی‌های مادر  
 غمگساری‌های مادر  
 در بر گهواره: شب زنده داری‌های مادر  
 لیک آن کودک ندارد هیچ باور!  
 شب چو خواب آید درون دیده‌ی او  
 پرسد از خود: «باز امشب مادرم کو؟»  
 بانگ آرامی بر آید:  
 «چشم بر هم نه که امشب مادرت این جاست،  
 پشت یک میز  
 زیر پای دودهای تلخ سربی رنگ  
 در میان شعله‌های حق و نیرنگ  
 در تلاش و جستجوی بخت!  
 چهره‌اش لبریز از زنگار فکر برد  
 فکر باخت، فکر پوچ؛ فکر هیچ

مانده در بن بست راهی تنگ  
 کودکی تنها دهد آواز:  
 «آی مادر. خال‌های بخت من در دست‌های توست؛  
 دست‌های تو، که محکم می‌فشارد برگ بازی را؛  
 زود برخیز از میان شعله‌های حقه و نیرنگ  
 وای می‌ترسم که دست تو بخت من بسوزد بر سر این آتش خون رنگ  
 های و هوی این صداها؛  
 «آخرین دست، آخرین برگ، آخرین شانس»  
 راه می‌بندد به روی ناله‌های کودکانه  
 می‌پرد از خواب  
 دیده در بیداری: آن چیزی که او در خواب دیده  
 شام دیگر چون که خواب آید درون دیده‌ی او  
 پرسد از خود: «باز امشب مادرم کو؟»  
 بانگ آرامی درون گوش او آهسته لغزد:  
 «مادرت این جاست!...»  
 در سرای رنگی شب زنده داران،  
 در هوای گرم و عطر آمیز یک زندان  
 قامت آن مادر زیبا به دور قامت بیگانه‌یی پیچان و دستش گردن  
 آویز است.  
 پای آنان در زمین نرم آهنگی قدم ریزست

آن اطاق از بانک «نوش» و خنده‌ی «مستانه» لبریز است.  
می‌زند فریاد؛

«مادر جان من آن جاست، آغوشی که مرد ناشناسی سر نهاده»

نال‌های پرشگفتش گم شود در نعره‌های:

«آخرین دور؛ آخرین رقص؛ آخرین جام...»

تا سپیده دم که خواب از دیده‌ی شب‌ها در آید

مادر آن کودک تنها درون لانه‌ی آغوش‌ها پر می‌گشاید

دیده در بیداری: آن چیزی که او در خواب دیده

شام دیگر مادرش در خانه است، آن جاست

در اطاق او جدالی با پدر برپاست

گفتگویی تلخ و ناهنجار، دعوایی پر از تکرار

دعوا بر سر پول است و دعوا بر سر ننگ خیابان‌هاست

کودک بیچاره ترسان و لرز لرزان

سر کند در زیر بالاپوش پنهان

پیش خود گوید: «خوش آن شب‌ها که در این خانه مادر نیست؛»

از هیاهوی شباهنگام:

آخرین دستی، آخرین رقص، آخرین جام، آخرین دعوی ننگ و نام

کی رود در خواب راحت

کودک این قرن بی فرجام؟<sup>۱</sup>

باید اعتراف کنم که بررسی اشعار شاعر نو سرا، طاهره صفارزاده از منظر نقد و

تحلیل تا حدی سخت است. این سختی زائیده‌ی عواملی چند است. آثار شاعر مثل

فرزندان اوست. بسیار نادر است شخصیت اثری این اندازه شبیه خالقش باشد. اشعار صفّارزاده انعکاس صاف و شفاف پرستیژ خود اوست. تمام زندگی، قلب، عشق، احساس، تفکر، آرزوهای شاعر همین آثار است. مزیت زیباشناختی اثر یک طرف، ارزش تاریخی - اجتماعی این اثر برای ما ایرانی‌ها مفهوم دیگری دارد. از این لحاظ حتی مفاهیمی که در این اثر اکنون برای ما ضعیف و کهنه جلوه می‌دهد، نیز برای ما مهم و جالب توجه است. آن چه که در مورد نقد این آثار کار را برای منتقد سخت می‌نماید تنها این نیست که قدرت ما در نقد و تحلیل و ارزیابی این اثر ضعیف باشد، بلکه بیشتر از این لحاظ مشکل است که ما باید در بسیاری از جاهای این اثر نکات قوی و ضعیف را تشخیص داده و برای خوانندگان مشخص سازیم. اغلب خوانندگان ما عادت دارند نقدهایی را قبول کنند که به طور مجرد و بدون موضع‌گیری زیبا شناختی اثری را به طور قطعی خوب و یا بد معرفی کنند و آن‌ها متوجه نیستند که خوبی و بدی مطلق در آثار هنری مفهومی ندارد و همه چیز نسبی است. از این بابت است که بعضی منتقدان ساده‌لوحانه باور دارند که ما به برخی شاعران احترام نمی‌گذاریم. بی‌حرمتی ما در حق چنین شاعرانی از این جا ناشی می‌شود که ما می‌گوییم که آن‌ها دارای استعداد درخشانی هستند اما در میان آثار آن‌ها تگه‌هایی نمی‌توانیم پیدا کنیم که یک اثر بدیعی در مفهوم واقعی باشد و نیاز زیباشناسی زمانه ما را پاسخ گوید. اما نظر ما راجع به اشعار صفّارزاده پارادوکسیکال به نظر می‌رسد زیرا ما می‌گوییم این اثر از لحاظ فرم اثری بسیار قدرتمند است و از لحاظ مضمون ایرادهایی دارد که آن ایرادها امتیاز اثر به شمار می‌آید. در سطور زیر این مسئله را می‌شکافیم.

در شعر "کودک این قرن" آن چه که ما را در وهله نخست به خود جذب می‌کند نشان دادن منظر جامعه ایران در یکی از مراحل تکاملی خود است. از این جنبه این شعر در معنای کاملش یک اثر تاریخی است. هر چند که در میان شخصیت‌های شعری وی حتی یک نمونه اشخاص تاریخی دیده نشود. اهمیت تاریخی این اثر بسیار مهم است؛ برای این که این شعر به عنوان شعر نو انقلابی - مذهبی هم اولین تجربه است و هم درخشان‌ترین نمونه. شاعر در این منظومه تنها به عنوان شاعر شکوفا نمی‌شود بلکه به عنوان اولین نماینده شعور مذهبی و آگاه ملت ایران قدم به میدان می‌گذارد و این خدمت بی‌نظیری به شمار می‌رود.

برای کشف پسیکولوژی مردم و شناخت آن، شاعر باید در ترسیم زندگی واقعی طبقات مردم اعم از فرودست‌ها، مردمان متوسط الحال، اشراف صادق باشد. هر هنرمندی که قادر باشد فقط زندگی زمخمت مردمان ساده را در آثار خود ترسیم نموده و از تصویر زندگی پیچیده روشنفکران تحصیل کرده عاجز باشد نمی‌تواند چهره ماندگاری باشد و به عنوان هنرمند ملی تلقی گردد. شاعر بزرگ ملی کسی است که زبان اشراف، زبان روستائیان و افراد طبقات پایین را به خوبی می‌داند و به وقتش از طرف آن‌ها سخن می‌گوید. اگر شاعر صرفاً زندگی تحصیل کرده‌ها را نمایندگی کند اثر او باز نمی‌تواند تجلی دهنده شعور ملی باشد و حتی از لحاظ بدیعی هم چندان ارزشمند نیست، برای این که این اثر در انعکاس زندگی واقعی یک جامعه کافی نیست. و هم از این لحاظ است که آثار صفارزاده موقعیت خود را در ادبیات معاصر مستحکم می‌سازد. زیرا او زندگی را همان گونه که هست به تصویر آورده و تنها به ثبت لحظات شاعرانه قانع نشده بلکه حیات جامعه را با تمام سردی و گرمی ترسیم نموده است



اکنون احساس می‌کنیم شعر "کودک این قرن" از ما خیلی دور شده است، در حالی که این سوژه در آن زمان از جالب توجه‌ترین موضوع‌ها بوده است. ما به خاطر همین گفتیم که نواقص اشعار صفارزاده مهم‌ترین امتیاز آن هست. نقصان شعر "کودک این قرن" کهنگی آن است ولی مگر شاعر را می‌شود مذمت کرد که چراکشور ما با این سرعت تغییر پیدا کرده است؟ شاعر توانسته است که جامعه زمان خود را به طور واقعی ترسیم نماید و این خدمت بزرگ شاعر نسبت به جامعه آن زمان است. اگر در اشعار صفارزاده امروز قسمت‌هایی از محتوای آن کهنه نمی‌شد به این معنی بود که شاعر نسبت به ثبت وقایع جامعه آن روزی صادق نبوده است و بیشتر چیزهایی از دنیای خیالی را منعکس کرده است. در این صورت هم اثر آن ارزش را پیدا نمی‌کرد که در باره آن بحث به میان آورد.

مجموعه شعر دومش با عنوان «چتر سرخ» به زبان انگلیسی در آمریکا در سال ۱۳۴۷ از طرف بخش نویسندگان بین‌المللی دانشکده ادبیات دانشگاه آیووا به چاپ رسید.

صفارزاده با انتشار مجموعه شعرهای "طنین در دلتا" (۱۳۴۹)، "سد و بازوان" (۱۳۵۰)، "سفر پنجم" (۱۳۵۶)، "حرکت و دیروز" (۱۳۵۷)، "بیعت با بیداری" (۱۳۶۶)، "مردان منحنی" (۱۳۶۶)، "دیدار صبح" (۱۳۶۶)، گزیده اشعار فارسی و انگلیسی (۱۳۷۸)، در پیشواز صلح (۱۳۸۵)، گزیده ادبیات معاصر (۱۳۷۸)، هفت سفر (۱۳۸۴)، روشنگران راه (۱۳۸۴) و... آهنگی مخصوص موسیقی شعر معاصر ایران برای خود تدوین کرد. به این معنی که شعرهایی با درون مایه مذهبی و ضد غربی در ادبیات ایران به وجود آورد. شعرهای صفارزاده یخ زده و خالی از نرمش مخصوص واژگان به نظر می‌رسد. اما برای کسی که از گرمای وجود خود مایه بگذارد، شکوفه‌هایی را

می‌تواند از پس یخ واژه‌ها شاهد باشد. صفار زاده در بازگشت از سفر مطالعاتی خود به آمریکا شعر بدون وزن سرود و در توضیح آن گفت:

"بزرگ‌ترین حسن وزن که اثر تخدیر کننده آن باشد، به نظر من بزرگ‌ترین عیب آن است؛ البته قدرت جاذبه‌ی وزن غیر قابل انکار است ولی این پشتوانه‌ی کاذب سه چهارم مسئولیت شاعر را نسبت به کارش تخفیف می‌دهد. تحت تأثیر تخدیری وزن قرار می‌گیرد و متوجه نمی‌شود که چه چیز به خوردش داده شده، بلکه شاعر را هم ناخودآگاه به نوعی کفایت و کمال معتقد می‌کند و در نتیجه او از توجه به درون شعر و پرورش آن به صورت یک انرژی و می‌ماند. آگاهی به همین حسن بزرگ یعنی خاصیت تخدیری و افیونی وزن که ادبیات ما را پر کرده، مرا بیش از هر چیز متقاعد کرد که باید وزن را کاملاً کنار بگذارم. چرا که من در شعر به حرکت و انرژی که خون و نبض زندگی امروزند، معتقدم؛ و معتقدم باید کلیت یافتن شعر مطرح باشد و وقتی کلیت در یک شعر مطرح بود هر کدام از اجزاء آن «بعد معنایی» یا طنینی خواهند شد که پیوستگی آن‌ها حرکت و انرژی ایجاد می‌کند و در نتیجه لالایی خواب آور آهنگ، جایش را به ضربه‌های بیداری می‌دهد."<sup>۲</sup>

"طنین در دلنا" در آن گیر و دار بحث‌های داغ شاعران توجه خیلی‌ها را به خود جذب کرد. شاعرانی مثل محمد حقوقی، م. آزر و... از آن دفاع نمودند. حقوقی در مورد این مجموعه نوشت:

... لیکن پس از این زمان [دهه پنجم] بود که هیچ جریان تازه‌ای در شعر امروز دیده نشد تا وقتی که "طنین در دلنا" ی طاهره صفار زاده با زبان غیر ادبی و از زبان فروغ فرخزاد به مخاطب و تداول عام نزدیک‌تر بیرون آمد. شاعری که حاصل تجربیات و مطالعات چند ساله خود را در شعرهای فصل اول این کتاب آشکارا نشان داد. آنهم

درست در زمانی که با زبان‌های شعری همه شاعران معروف پیش از خود روبرو بود. زیرا آن زمان که شاملو و اخوان به زبان مستقل شعری خود رسیدند، تنها نیما و توللی را پیش رو داشتند. یا آن هنگام که آتشی "آهنگ دیگر" را منتشر کرد، فقط با چهار شاعر سر و کار داشت. یا فرخزاد با این پنج شاعر، یا رویایی با این شش شاعر. بنابراین این هرچه به دهه آخرین پیش آییم، ارائه زبانی که متأثر از هیچیک از شعرهای شاعران شناخته شده نباشد و در عین حال، خود موازین و معاییر خاص خود را همراه آورد، بسیار مشکل است و جز از طریق مساعی بسیار و تربیت ذهنی سرشار که نتیجه تجربیات و مطالعات همه جانبه است، دستیابی به آن امکان پذیر نیست.<sup>۳</sup>

اما تعدادی دیگر از جمله محمد علی سپانلو، اسماعیل نوری اعلا و... به آن تاختند. اغلب منتقدان شعر او را نه شعر جوشش، بلکه جزو اشعار کوششی می‌دانستند که شاعر با استفاده از سواد و تحصیلات خود و نیز آشنایی دست اولش با ادبیات جهان سروده است. شمش لنگرودی او را جزو فرمالیست‌ها و نوعی موج نویی‌ها می‌داند که "بازتاب چندانی در جامعه نداشت ولی به سبب غیر منتظره بودنش، غوغایی در مجامع شعری برانگیخت"<sup>۴</sup> چند سطری از این مجموعه می‌خوانیم:

این مرده نزد برهمنان اعتراف کرده بود  
 اعتراف این مرده نزد برهمنان چه بود  
 خیره شدن به دست‌های خبّازان شاید  
 تجاوز به ساحت یک قرص نان شاید  
 دیروز بر دوش آدمی ارابه ای دیدم  
 بارش مهاراجه و بانو

گفتم وحده لا اله الا هو ( سفر اول، طنین در دلتا صص ۱۱ - ۱۲ )

سد و بازوان" قدمی بزرگتر در شعر صفّارزاده بود. تحوّل شعر طاهره صفّار زاده - همچون شعر فروغ - ناگهانی و دور از انتظار بود. با این تفاوت که اشعار تحوّل یافته فروغ، آشکارا ادامه اشعار شاعری بود که راهش را تغییر داده بود؛ حال آن که شعرهای بعدی طاهره صفّارزاده، انگار شعر شاعری دیگر بود.<sup>۵</sup> این مجموعه نیز مخالفان و موافقان زیادی پیدا کرد. دکتر رضا براهنی او را "یکی از بهترین شاعره های معاصر"<sup>۶</sup> دانست.

حقوقی در مقدمه طولانی خود بر این مجموعه شهر، آن را یک اتفاق مهم در شعر نو پیشرو دانسته بود.

محمد علی سپانلو نوشت:

"مجموعاً قطعات سد و بازوان در سطح متوسطی جریان دارد، چون تجربه های خانم صفّارزاده اغلب نقلی است. علی رغم این که مناظر بسیار دیده و اقلیم درنوردیده ذهنش عکس برداری کرده و رتوش مختصری در محفوظات صورت داده است."<sup>۷</sup>

اسماعیل نوری اعلا و ضیاء موحد به مقایسه شعر خانم صفّارزاده با احمد رضا احمدی پرداختند. نوری اعلا نوشت:

"مشکل روشنفکران ما در برابر احمدی - و نه شعر احمدی - این است که نامش فروغ یا طاهره یا "لیلی" نیست و چند سالی را در فرنگ به سر نبرده است."<sup>۸</sup>

شمس لنگرودی نوشت:

"طاهره صفّارزاده، دست کم تا سد و بازوان - ۱۳۵۰ - خود را نیافته و خوانندگان شعرش امیدوارند که او زبان ویژه خود را پیدا کند. مشکل نقد شعر او نیز از همین جا آغاز می شود. از این جاست که نظر صمیمانه، با بغض و حسادت معمول در هم آمیخته، یکی می شود و مجموعه "سد و بازوان" که با مقدمه مفصل و

جانبدارانه محمد حقوقی منتشر شده است، در غبار هیاهو، در حوزه نقد و نظر، بلا تکلیف می‌ماند.<sup>۹</sup>

در چنین فضایی است که محمد رضا فشاهی شاعر موج نویی جامعه‌گرا در نامه سرگشاده‌ای به خانم صفارزاده نوشت:

"خانم صفارزاده عزیز! ... تو شعرت را بنویس همان گونه که الیوت وار نوشته‌ای. هیچ توفانی به پراکندن برگ‌های غایب‌شان قادر نیست."<sup>۱۰</sup>

تعهد، مفهوم‌گرایی، اندیشه‌محوری و دین‌باوری از مؤلفه‌های اصلی شعر اوست. بدون هیچ تردیدی یک شاعر زمانی می‌تواند بر قله خلاقیت و نوآوری صعود کند که موفق به در پیش گرفتن رفتاری فراهنجار با زبان باشد و رفتار فراهنجار با زبان منحصر به آن گروه از شاعران است که از دانش، بینش، بصیرت و اجتهاد ادبی برخوردارند. رفتار فراهنجار با زبان همچنانکه از نام آن پیداست به رفتاری اطلاق می‌شود که شاعر به خاطر تسلط و اشرافی که نسبت به زبان دارد، خود را در چارچوب هنجارهای رایج ادبی عصر خویش محدود و محصور نمی‌کند.

در این شیوه رفتاری، شاعر با اتکا به بصیرت و اجتهاد خویش در این عرصه، زبان را به چالشی جدی با نیازهای ادبی عصر خویش می‌کشد و برای آنکه بتواند توانایی پاسخگویی به این نیازها را پیدا کند، به رفع کاستی‌ها و مرمت و بازسازی بنای زبان می‌پردازد. اتخاذ این شیوه رفتاری با زبان باعث تبدیل «شعر» به «فراشعر» می‌شود.

شاعران فراهنجار، هنجارشکن و هنجارستیز نیستند، بلکه «هنجارفراز» هستند، یعنی از جایی که دیگران توقف کرده‌اند، حرکت را آغاز می‌کنند و ادامه می‌دهند. برای مثال حافظ ادامه منطقی سعدی است. یعنی راهی را که سعدی در غزل آغاز کرده بود، حافظ به کمال رسانید و یا در عصر خودمان می‌توان گفت که شاملو با ابداع شعرمثنوی یا

سپید ادامه منطقی نیماست، چنانکه طاهره صفارزاده نیز ادامه منطقی شاملوست، باین تشخیص که شعر او از مضامین دینی برخوردار است.

صفارزاده در دو مجموعه "بیعت بایبیداری" و "دیدار با صبح" به سبکی مستقل و زبانی کارآمد و منسجم دست پیدا می‌کند و ساده‌گویی را در پیش می‌گیرد. در روی گردانی شاعر از پیچیده‌گویی و گرایش او به لحن طبیعی گفتار در این دوره، شاید مؤلفه‌ای چون انقلاب اسلامی بی‌تأثیر نبوده است.

زبان و شیوه بیان شعرش بسیار ساده و لبریز از گزاره‌های خطابی و شعارگونه است. رویکرد او به گزاره‌های مذهبی شدت می‌گیرد. در "بیعت بایبیداری" اشعار او بسیار ابتدایی‌تر است، اما در دفتر بعدی، کمی شکل فنی و هنری به خود می‌گیرد. "دیدار با صبح" در واقع ادامه معتدل "دل‌تا در طنین" است. منتها دایره واژگانی این دفتر به طرف مذهب متمایل شده است. باهم شعری از این مجموعه می‌خوانیم:

و من که اینک  
در نیمه راه مرثیه‌یی هستم  
برای بابی ساندز  
و هم‌زمانش  
نفس کشیدن ذهنم  
از آخرین خبر جنگ  
اسیر‌کندی گشته است  
دیروز در "دله تو"  
ده‌ها دلاور زندانی  
در زیر بمب به مرگ رسیدند

و بمب  
آن گونه ماهرانه  
نقش شکنجه را  
از جسمهای شهیدان زدوده است  
که سازمان حقوق بشر  
مدافعان نامی بین‌الملل  
در غیبت گواه و سند  
در مرز داوری  
زبانشان بسته است

\*\*\*

راه شما و ما و خلق فلسطین  
و راه تمام خلقهای تحت ستم  
از معبر شکنجه  
از معبر سکوت و سلطه‌گری  
به هم پیوسته ست  
ما راه را دنبال می‌کنیم  
دنبال این همه تابوت سرخ  
بر شانه های حق  
ما راه را  
از معبر سکوت و شکنجه  
دنبال می‌کنیم

و فتح با ما خواهد بود<sup>۱۱</sup>

شاعر در این شعر افشاگر، ضمن اشاره به مظلومیت مردم ایرلند در مبارزات آزادی خواهانه و همچنین مظلومیت ملت ایران در دفاع مقدس و آوارگان فلسطینی، به گلایه از سازمان‌هایی می‌پردازد که در ظاهر سنگ دفاع از حقوق بشر را بر سینه می‌زنند، ولی در مقام عمل جز «سکوت» کار دیگری نمی‌کنند!

برخورداری از دانش و بینش ادبی، آشنایی با پیشینه هزارساله ادبیات پارسی، تنفس در هوای ادبیات معاصر، تسلط کامل به زبان انگلیسی و آشنایی با ادبیات جهان باعث شده که نام صفارزاده همواره از دهه چهل تاکنون در ذهن و زبان جامعه ادبی جاری و ساری باشد و حتی توجه محافل و مجامع ادبی و علمی جهان را به سوی او معطوف گرداند.

ظاهره صفارزاده از جمله شاعرانی است که دوره‌های متعدد شعری را تجربه کرده است. شاید اگر نگاهی دقیق و موشکافانه به دوران شاعری او داشته باشیم نه تنها دوره‌های متعدد را در طول زمان، بلکه در هر دهه نیز می‌توان شناسایی کرد. اما آن چه سبب شد «ظاهره صفارزاده» به ویژه پس از انقلاب مورد توجه قرار گیرد پیوند او با انقلاب و همسویی شعرهای او با روحیه مذهبی مردم در آن دوره بود.

در یک برداشت کلی می‌توان شعر صفارزاده را به سه دوره تقسیم کرد. اگر چه گاهی این سه دوره نزدیکی‌هایی با همدیگر دارند اما از بنیاد و اساس تفاوت‌های چشمگیری بین آن‌ها وجود دارد. حتی گاهی این تفاوت‌ها چنان بارز است که احساس می‌شود شاعر آن‌ها با هم فرق می‌کند.

دوره اول از ابتدای مطرح شدن او به عنوان شاعر - با کتاب "رهگذر مهتاب" در

سال ۴۱ - آغاز می‌شود و تا قبل از انتشار کتاب «سفر پنجم» ادامه می‌یابد. «صفارزاده»



به مانند تمام شاعران هم نسل خود با وزن و قافیه و شعر کلاسیک کار خود را آغاز کرد و اندکی بعد هم مجذوب شعر نیمایی شد. در این زمان آن چه در شعر صفارزاده وجود دارد، تجربه‌های فردی و احساساتی جوانی است که هنوز به هیچ چیز به صورت جدی نگاه نمی‌کند.

در این زمان شعر صفارزاده نه تنها با دیگر هم نسلان خود تفاوت محسوسی ندارد، بلکه از فضای اجتماعی و فرهنگی زمان خود نیز به شدت متأثر است. فضاهای عاشقانه، احساس تباهی نسبت به محیط اطراف، رنجهای شاعرانه و... در این دوره حتی گاهی او را از شاعران زمان خود نیز متأثر می‌بینیم. در برخی از شعرها فروغ فرخزاد تاثیر جدی بر شعر او گذاشته و او با ذهن و زبانی شعر نوشته که فروغ آن را خلق کرده و از آن استفاده می‌کرد. البته در این دوره هم از شعر او نشانه‌هایی از اعتراض به شرایط فرهنگی جامعه در آن زمان و یا ابراز احساسات عدالت‌جویانه به چشم می‌خورد.

گذر «صفارزاده» از شعر نیمایی به شعر بی‌وزن یکی از بزرگترین پیشرفتهای او محسوب می‌شد و او در شعر بی‌وزن بود که توانست به زبانی مستقل دست پیدا کند. زبانی ساده بدون آرایه‌های لفظی. این زبان بزرگترین کمک را به شعر «صفارزاده» کرد. او با استفاده از این زبان توانست آن چه را که در ذهن دارد به سادگی به شعر تبدیل کند.

زبان او سادگی و جسارت خاصی را داشت. شاعر با توسل به این زبان نه تنها توانست از تقیدهای وزن و آهنگ کلام رهایی یابد بلکه قالب درستی برای بیان اندیشه یافت. همین سادگی زبان برای او زمینه‌ای شد تا به راحتی بتواند شعرهای بلندش را بنویسد. شعرهای بلند برای «طاهره صفارزاده» مجالی بود تا بتواند در شعر به اندیشه

دست یابد و بدون تاثیر پذیری از دیگران مفاهیم خاص ذهنی اش را خلق کند. در این مرحله آرام - آرام شعر او از کلام یک شاعر احساساتی فاصله می‌گیرد و او فرصتی می‌یابد که مفاهیم جدیدی را خلق کند.

برخی از این شعرها بسیار درخشان است، به ویژه آنکه زبان مناسب با منطق شاعرانه به پیوستگی مناسبی رسیده و دقیقاً آن چه خلق شده، شاعرانه است. شاید حتی بتوان گفت که برخی از این شعرها نمونه‌های بسیار خوبی برای شعر بی‌وزن فارسی در دهه ۵۰ محسوب می‌شوند.

ذهن «صفارزاده» در این نوع شعرها، ذهنی پرسشگر و جستجوگراست. او زمانی که به سراغ فرهنگ اروپایی یا آمریکایی و یا حتی فرهنگ هندی می‌رود، دارای ذهنی کنجکاو است و سعی در جستجوی مفاهیم دارد. تلاش می‌کند هر پدیده‌ای را به گونه‌ای دیگر ببیند و هر مولفه‌ای را به زبان شاعرانه توضیح دهد. در میان احساسات و بیان شاعرانه او نیز گاهی در می‌یابیم که شاعر دچار سرگشتگی است، نمی‌تواند شکل واحدی را انتخاب کند و حتی نمی‌تواند از سوژه‌ی واحدی صحبت کند. برای همین شعرهای بلند می‌نویسد که بتواند دائماً تغییر مسیر داده و در یک شعر موضوعات متعددی را وارد کند.

آن چه در شعر او هنوز به چشم می‌خورد روحیه روشنفکری است که از فضای روشنفکری جهان در آن سال‌ها تاثیر می‌پذیرد. شاعر با آن چه در ذهن او وارد شده و آن چه که مطالعه کرده و خوانده در یک کشمکش ذهنی به سر می‌برد. نه می‌توان گفت فضای ذهنی غربی را کاملاً می‌پذیرد و نه می‌توان گفت طرح جدیدی را اساس شخصیت و نگاه خود به جهان پی می‌ریزد. گویی راه‌گریزی برای او وجود ندارد جز

آن که هر چه را دیده و یا تجربه کرده به زبان شعر بیان دارد. این گونه شعرهای «صفارزاده» تا پایان کتاب «طنین دردلتا» ادامه پیدا می‌کند.

البته در این میان نباید ادامه تحصیل او درخارج از کشور را فراموش کرد چرا که برخورد او با جهان غرب و زندگی در آمریکا تاثیراتی را بر شعر او دارد که انکار ناپذیر است. شاعر در اینجا به پلی مبدل می‌شود که آن چه را که در جهان بیرون از او وجود دارد به شعر منتقل کند. بنابراین مثلثی شکل می‌گیرد که یک ضلع آن شاعر است و ضلع دیگر جهان پیرامون او. ضلع سوم یعنی شعر کامل کننده این وضعیت است و جایی است که شاعر خود را در پیوند با جهان خارج احساس می‌کند. مرحله دوم شعر او اغلب افراد ساده جامعه مخاطب قرار می‌گیرند. او می‌خواهد حرفهایی بزند که دیگر از پیچیدگی خاصی برخوردار نیستند بلکه معنا و مفهوم ساده‌ای را می‌رسانند.

ظاهره صفارزاده در زمینه شعر و شاعری هم به دلیل مطالعات و تحقیقات ادبی در زمینه شعر امروز، به معرفی زبان و سبک جدیدی از شعر توفیق یافت که عنوان «شعرطنین» بر آن نهاد؛ زمزمه ای روشنفکرانه که بی‌دغدغه وزن، با استعاره‌ای روشن، حرکتی در ذهن خواننده بیاغازد. از آن جا که نمونه‌های این قبیل شعرهای طاهره صفارزاده با توجه به مضامین و درونمایه‌های خود از گونه‌ی شعر مقاومت دینی و طنز سیاسی به شمار می‌آمد و حکومت پسند نبود، شعرطنین در آغاز بسیار بحث‌انگیز شد. سرانجام در سال ۱۳۵۵ به اتهام نوشتن شعر مقاومت دینی و امضا نکردن برگه عضویت اجباری در حزب رستاخیز از دانشگاه اخراج شد.

«سفر پنجم» حلقه ارتباطی است بین دو تجربه متفاوت شعر. کتاب «سفر پنجم» او که در برگیرنده اشعار مقاومت با مضامین دینی است در سال ۵۶ در دو ماه به سه چاپ با

شمارگان سی هزار رسید. در آن سال هنوز تعداد نویسندگان و شاعرانی که بتوان گفت به ادبیات متعهد گرایش دارند چندان زیاد نبود. عده آن‌ها بسیار کم و اغلب به صورت کاملاً فردگرا و جدای از هم کار می‌کردند.

در این دوره «صفارزاده» زیربنای شعری خود را به عنوان یک شاعر انقلابی - اسلامی ساختارسازی کرد. از اینجا به بعد او شعرا نقلابی خود را آغاز کرد. این شعر ویژگی‌های خاص خود را داشت که باکل دوران شاعری او کاملاً متفاوت بود. شعر در شرایط انقلابی دیگر نمی‌تواند از پیچیدگی برخوردار باشد. البته در این شعر هم شور و نشاط تازه‌ای وجود داشت و هم بی‌پروا و گستاخ. این ویژگی‌هایی که شعر انقلابی را می‌سازد اغلب شعر را از ادبیات دور می‌کند و به سمت یک اسلحه یا وسیله مبارزه می‌برد. «صفارزاده» که در "سفر پنجم" آرام - آرام راهی را تجربه می‌کند که از شعر گذشته فاصله بگیرد و سعی می‌نماید شعرش محصول اندیشه و تفکر خود باشد. ژرف نگری و تفکر در شعر را رها می‌کند و تا حدودی هیجان زده می‌نویسد. از این جهت بیشتر می‌توان شعر این سال‌های او را با اوایل دوران شاعری او مقایسه کرد. شاید به همین دلیل احساسی بودن و هیجانزده شدن شعر است که برخی از اولین شعرهای او نظیر «کودک قرن» به شعرهای انقلابی او نزدیک می‌شود همانندی بسیاری پیدا می‌کند. او از این طریق به موفقیت در عامه مردم می‌رسد چرا که آن چه مرد می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند فضای شعری است که حلقه‌های ارتباطی با شعر کلاسیک داشته باشد و صنایع لفظی نه تنها حلقه‌های ارتباط با شعر کلاسیک است بلکه همچون وزن، مردم به شکل علامت آن را همراه ضروری شعر می‌دانند.

مسئله در اینجا است که شرایط انقلابی به سرعت ایجاد می‌شود و با سرعت بسیار زیادی زبان و ادبیات زبانی خاص خود را خلق می‌کند. اما این زبان به بخش کوتاهی

از تاریخ مربوط می‌شود و با تغییر آن شرایط زبان هم به سرعت تغییر می‌کند. در نتیجه ادبیات این دوران دارای تنهایی می‌شود. در این میان شاعرانی که با فاصله گرفتن از زبان و کلمات ویژه انقلاب و پرداختن به مفاهیم انقلاب شعر می‌سرایند طبیعتاً شعرشان کمتر دچار فراموشی می‌شود.

«سفرسلمان» که کتاب با آن آغاز می‌شود شعری است بلند که البته مختصات آن با شعرهای بلند قبلی او متفاوت است. «سفرسلمان» شکلی روایی دارد. در این مرحله جای هر سطر و هر کلمه مشخص است و شاعر قصد دارد از کنار هم چیدن این پازل به یک مفهوم مشخص برسد. مفهوم مشخصی که از قبل در ذهن او وجود داشته است.

در «سفر پنجم» صفارزاده نشان می‌دهد که تغییرات عمیق و وسیعی در آثار بعدی او به وجود خواهد آمد. تغییراتی که شعر را یکسر متفاوت از آثار گذشته می‌کند. دوره سوم شعر «صفارزاده» پس از شرایط هیجانی انقلاب شکل دیگری می‌گیرد. زمانی که انقلاب پایان یافته و هیجان‌ها فروکش کرده است. شاعر می‌تواند بیشتر به شعر خود فکر کند. فرصت بیشتری دارد که آن را ویرایش کند و از افتادن به دام فضاهای کلاسیک پرهیز کند.

در دوره سوم مفاهیم دینی و اخلاقی را گزارش می‌کند. اما این را هم باید اضافه کرد که بیان او با دوره پیش فرق چشمگیری دارد؛ او بسیاری از شعرها را با دقت و وسواس زیاد می‌نویسد دیگر دچار هیجان و احساس نیست و از تکنیک‌هایی که قبلاً در شعر بهره می‌گرفت دوباره استفاده می‌کند.

صفارزاده در دوره سوم شاعری خود، به نوعی آرامش می‌رسد نه بی‌قراری‌های دوره اول را دارد و نه هیجانات و احساس‌گرایی دوره دوم را. او در این دوره بیش از

هر چیز به خود این اجازه را می‌دهد که منطقی باشد. با مسائل به گونه‌ای برخورد می‌کند که آن‌ها وجود دارند.

صفارزاده از جمله شاعرانی است که توانست در همان آغاز شاعری به زبان خاص خود برسد. به وجود آمدن یک زبان که تحت تاثیر کسی نباشد کمک بسیاری به او کرد تا بتواند شاعری مستقل باقی بماند و به دنبال مسائل دیگری در شعر باشد.

صفارزاده با تکیه بر زبان خود سه دوره شعری را براساس جستجوی مفاهیم سپری کرد. شاید اگر او دارای زبان ویژه‌ای نبود و مشکل به دست آوردن زبان را داشت، این همه فرصت برای پرداختن به مفاهیم را نداشت.

وی در ماه مارس سال ۲۰۰۶ میلادی همزمان با برپایی جشن روز جهانی زن، از

سوی «سازمان نویسندگان آفریقا و آسیا (Afro-Asian Writers' Organization)

به عنوان شاعر مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان برگزیده شد. در نخستین جشنواره بین‌المللی شعر فجر که بهمن ۱۳۸۵ برگزار شد، هیئت داوران با بیشترین آرا ظاهره صفارزاده را به عنوان برگزیده بخش شعر نو (سپید و نیمایی) معرفی کردند.

وی علاوه بر شاعری، در نویسندگی، تحقیق، تدریس و ترجمه نیز دستی توانا دارد، چنان که قرآن را به سه زبان زنده دنیا ترجمه کرده است. دیگر آن که صفارزاده به عنوان پایه‌گذار «نقد علمی ترجمه» و مؤلف نظریه «ترجمه تخصصی» در ایران شناخته شده است. ضمناً نام صفارزاده به عنوان یکی از آغازکنندگان «شعرنیمایی دینی» و همچنین یکی از بنیانگذاران حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در تاریخ ادبیات انقلاب اسلامی ایران به ثبت رسیده است.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- صفّارزاده طاهره ( مردمک )، انتشارات بی‌نا ، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۴۱
- ۲- صفّارزاده طاهره، حرکت و دیروز، انتشارات نوید، ۱۳۵۷ ، چاپ اوّل صص - ۱۱۷ - ۱۱۸
- ۳- حقوقی محمد، شعر نو از آغاز تا امروز، نشر ثالث، چاپ دوم ۱۳۷۷، جلد اوّل ص ۱۰۰
- ۴- لنگرودی شمس، (محمد تقی جواهری گیلانی)، تاریخ تحلیلی شعر نو، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۷، جلد چهارم، ص ۸۴
- ۵- همان جا .... ص ۲۱۶
- ۶- براهنی رضا ، "در باره ی شعر طاهره صفّارزاده"، روزنامه ی اطلاعات به نقل از تاریخ تحلیلی شعر نو
- ۷- لنگرودی شمس، تاریخ تحلیلی شعر نو،.....جلد چهارم، ص ۲۱۸
- ۸- لنگرودی شمس....جلد چهارم ، ص ۲۱۹
- ۹- لنگرودی شمس....جلد چهارم ، ص ۲۱۸
- ۱۰- لنگرودی شمس....جلد چهارم ، ص ۲۲۱
- ۱۱- صفّارزاده طاهره ، دیدار صبح، انتشارات نوید، ۱۳۶۶ ، چاپ اوّل ، صص ۳۳ - ۳۴

## منابع

- براهنی رضا، "در باره شعر طاهره صفارزاده"، روزنامه اطلاعات به نقل از تاریخ تحلیلی شعر نو.
- حقوقی محمد (۱۳۷۷)؛ شعر نواز آغاز تا امروز، نشر ثالث، چاپ دوم، جلد اول.
- صفارزاده طاهره (۱۳۵۷)؛ حرکت و دیروز، انتشارات نوید، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶)؛ دیدار صبح، انتشارات نوید، چاپ اول، صص ۳۳ - ۳۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۱)؛ (مردمک)، انتشارات بی نا، تهران، چاپ اول.
- لنگرودی شمس (۱۳۷۷)؛ (محمد تقی جواهری گیلانی)، تاریخ تحلیلی شعر نو، نشر مرکز، چاپ اول، جلد چهارم.